

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (قدس سره)

بکوشش: حسین رضوانیان

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری، فرزند عظیم الشان فقیه بلند پایه تشیع، بنیاد گذار حوزه علمیه قم حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، از عالمان، فقیهان و محققان جلیل القدر حوزه علمیه قم و از زاهدان معاد باور و ارجمند دیار نور بود. وی در دقت نظر، ژرف اندیشی و استواری رأی کم نظیر بود. جان وی آکنده بود از حب آل علی و قلبش سرشار بود از مهر فاطمه اطهر، سلام الله علیها، و فرزندان آن بزرگوار.

استاد سه شب آغازین جمادی دوم رابه یاد رنجهای فاطمه زهرا (س) و مظلومت آن بانوی اکرم مراسم عزا به پا می کرد و شخصاً منبر می رفت و مجلس را اداره می کرد، وی در آن سالها تفسیر سوره کوثر و برخی دیگر از سوره قرآنی را تفسیر می کرد و آن گاه آنچه را گفته بود، به تحریر می کشید.

«بیّنات» فرصت را برای نشر این مجموعه مغتتم دانست و به نشر آن همت ورزید، با سپاسمندی از فاضل ارجمند حضرت حجة الاسلام حسین رضوانیان که این مجموعه را در اختیار «بیّنات» نهادند.

بسم الله الرحمن الرحيم

أنا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانك هو الابر

مفاد آیه شریفه ، بنا بر آنچه اقرب نظر است ، این است :

به نام خداوند مهربان بخشنده . ما به تو ای رسول ، کوثر عطا کردیم ، پس به شکرانه این انعام ، برای پروردگار خود نماز به جای آور در حال استقامت و سربلندی و در تکبیر ، دو دست خود را به طرف بالا ببر . دشمن بد اخلاق تو اوست که دنباله ندارد . محققاً دشمن تو کسی است که خاندان باقی ندارد .

در کلمه کوثر پانزده معنی ذکر شده است :

- ۱ . نهی است در بهشت که در آن خیر کثیر است که خدای متعال ، به پیغمبر خود اعطا فرموده است در عوض فرزند ذکور .
- ۲ . مقصود قرآن است که در آن خیر کثیر است .
- ۳ . مقام شفاعت است که به حضرت رسول (ص) اعطاء شده است .
- ۴ . حوضی است در بهشت .
- ۵ . علماء امت اسلامی می باشند .
- ۶ . مقام نبوت است .
- ۷ . دین اسلام است که رسول اکرم به آن مبعوث گردیده است .
- ۸ . کثرت افراد مسلمین است .
- ۹ . فضائل کثیری است از علم و معرفت و قدرت بر خرق عادت و اخلاق کریمه .
- ۱۰ . بلندی نام مبارک حضرت اوست .
- ۱۱ . خصوص علم است که در آن خیر کثیر می باشد .
- ۱۲ . خصوص خلق و خوی نیکوست .
- ۱۳ . خصوص همین سوره مختصر است که با کوچکی خود ، معجزه باهره است و مشتمل بر اخبار به غیب است که دشمن رسول اکرم (ص) پایدار نخواهد بود .
- ۱۴ . تمام نعمتهایی است که حق متعال به پیغمبر اکرم ، صلی الله علیه وآله وسلم اعطا فرموده است .
- ۱۵ . و آن به نظر نگارنده متعین است ، همان خصوص کثرت ذریه است ، نه به این که مقصود از کوثر جمیع ذریه طیبه رسول خدا (ص) هم باشد ، بلکه به حسب ظاهر ، مقصود

یک فردی است که از او کثرت حاصل می شود و توضیح این مطلب، محتاج به ذکر چند مطلب است.

۱. این که از مراجعه به لغت و موارد استعمال، علی الظاهر کلمه کوثر مرادف با شیء کثیر نیست، برای این که شیخ طوسی، رحمة الله تعالی، در «تبیان» کوثر را معنی کرده است به: «الشیء الذی من شأنه الکثرة» و بعداً به خیر کثیر هم معنی کرده است. ولی ظاهر این است چون خیر در او برکت و کثرت و زیادتی است، به این جهت کوثر بر آن هم اطلاق می شود.

در لسان العرب و قاموس، موارد استعمال کوثر را که ذکر کرده است از این قرار است: غبار درهم پیچیده و مرد کثیر الخیر، چنانچه در این شعر است: «وکان ابوک ابن العقائل کوثرأ» و نهری است در بهشت که نهرهایی از او منشعب می شود:

از این که مثل شیخ، قده، به مطلق کثیر معنی کرده است و این که در لسان العرب موارد استعمال را ذکر کرده است، دیگر برای این که بعضی از اهل لغت، مطلق کثیر معنی نموده اند، حجتی باقی نیست برای این که آنان در صدد دقت در حدود معنی نیستند، بلکه در مقام بیان شرح الاسم می باشند.

۲. این که ظاهر آیه شریفه، مسلماً وارد در نسل پیغمبر است، به دو قرینه:

یکی مورد نزول است که اکثر مفسرین نقل کرده اند. از قبیل: تبیان و مجمع و تفسیر قمی مطابق نقل مجمع البیان چنین است. گفته می شود که سوره مبارکه در موضوع عاص بن وائل سهمی نازل شده است و شرح آن چنین است که: نبی اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، از مسجد الحرام خارج می شد و در همان هنگام، عاص سهمی وارد می شود. نزدیک در مسجد، دو نفر با هم ملاقات کرده و با هم مذاکره هم کردند. در این هنگام، عده ای از صنایع قریش در مسجد نشسته بودند. عاص بن وائل سهمی که وارد شد، گفتند: با که صحبت می کردی؟ گفت: با این مرد ابتر (این مرد بلاعقب) و این جریان موقعی بود که تازه عبدالله، پسر حضرت رسول که از جانب خدیجه متولد شده بود، وفات کرده بود.

مرحوم مجلسی، قدس سره، از ابن عباس نقل می کند که:

«اول کسی که از فرزندان حضرت رسول متولد شده، قاسم بود، پس از آن زینب، بعد از آن رقیه، بعد از آن فاطمه، بعد از آن ام کلثوم و بعد از آن عبدالله. قاسم مُرد پس از آن عبدالله مُرد. عاص بن وائل سهمی گفت نسل او قطع شد و او ابتر است.»^۱

مردم عرب، کسی را که اولاد ذکور نداشت، ابتر، یعنی بلاعقب می گفتند. پس از این جریان، این سوره مبارکه نازل شد.

نگارنده می گوید: چون گفته اند: فاطمه زهراء، سلام الله علیها، سال دوم بعثت متولد شده و عبدالله نیز بعد از بعثت متولد شده پس بنابر این، در موقع وفات عبدالله فاطمه، علیها السلام، موجود بوده است. چون سن عبدالله کمتر از شش سال بوده است، (نقل مجلسی <قده>^۲) و مقتضای این داستان و همچنین آیه شریفه این است که در هر سال نزول، دیگر حضرت رسول (ص) فرزند پسر نداشته است و قاسم قبلاً وفات کرده بوده است.

قرینه دوم، خود آیه شریفه است که نزدیک به صریح است که در مقابل گفته دشمنان است که می گفتند پیغمبر (ص) ابتر است. شبهه ای ندارد این که خداوند متعال می فرماید به تو اعطاء کردیم، مربوط به نسل است و الا هیچ تناسب نداشت که بعد از «انا اعطیناک الکوثر» بفرماید «ان شانتک هو الابر». دشمن بداخلاق قرآن است که بلاعقب و بدون نسل است. مثلاً اگر مقصود از کوثر، علم زیاد باشد بفرماید دشمن تو بلاعقب است، یعنی بفرماید ما بتو علم زیاد دادیم و محققاً دشمن تو بلاعقب است. چون منافات ندارد که هر دو علم داشته باشند و هر دو بلاعقب باشند. این واضح است که ظاهر این است که می خواهد حق متعال، برای پیغمبر اثبات کند مزیتی را که دشمن آن مزیت را ندارد، این است که دودمان باقی ندارد و می خواهد بفرماید که شما دودمان باقی داری. پس باید کوثر مربوط به نسل باشد. قدر متیقن و یقینی از کوثر در مقابل «ان شانتک هو الابر» بقاء نسل است.

۳. آیه ظاهر است در این که کوثر را اعطاء فرموده است و این انعام محض پیدا کرده است، چون در مقام امتنان فعل ماضی استعمال فرموده است و مفاد آن، این است که ما به تو دادیم کوثر را. بنابر این امت اسلامی و علماء اسلامی و این امور نیست، بلکه کثرت ذریه هم نیست، برای این که در آن هنگام، کثرت ذریه صورت و وقوع خارجی نداشته است. خلاصه وعده اعطاء کوثر این نیست که ممکن باشد بعداً حق متعال به پیغمبر اکرم پسرهای زیادی بدهد و از آنها نسلهای زیاد به وجود آید. نفرمود بعداً تو صاحب نسل زیاد خواهی شد، به واسطه فرزندان را که بعداً به تو می دهد و لذا خداوند متعال از ابراهیم نسلی به ایشان اعطاء نفرمود، با اینکه خداوند متعال، بعد از این سوره شریفه او را به ایشان اعطاء فرمود. پس چون واضح شد راجع به نسل است به قرینه مورد نزول و ذیل سوره مبارکه و معلوم شد این انعام ماضی و تحقق یافته است و نیز معلوم شد که کوثر مرادف با کثرت نیست، بلکه مورد

استعمال کوثر موجودی است که منشأ کثرت باشد، نمی تواند این کلمه منطبق باشد، جز بر فاطمه زهرا، سلام الله علیها، به این معنی که انطباق این کلمه شریفه، بر ایشان که منشأ کثرت نسل پیغمبر (ص) شده اند، مسلم است و ممکن است بر موضوعات دیگر نیز منطبق باشد. مانند: نبوت و وحی. ولی با وجود «ان شانک هو الابر» دیگر در غیر نسل ظهور ندارد، به واسطه الف و لام ظاهر در انحصار است. ولی اگر دلیل متقن باشد، قابل انطباق خواهد بود. ظاهر این است که الکوثر جنس است و ممکن است، مراد تمام واحدهاش که شأنیت کثرت خیر و منشأ کثرت خیرات باشد، خداوند متعال به پیغمبر عطاء فرموده است که یکی از آنها یقیناً واحدی است که منشأ کثرت نسل است.

یکی دیگر اصل نبوت است که تا ابد، بت پرستی را از حدود خاور نزدیک و میانه ریشه کن کرد.

اصل دیگر خاتمیت که تا آخر ثواب اعمال خیر و خداپسندانه به وجود مبارك او عائد می شود.

اصل دیگر، قرآن است که همچنان بدون تحریف باقی مانده است
اصل دیگر ریشه دادن به مملکت اسلامی است که خود مملکتی ایجاد کرد و رئیس مملکت شد و این حکومت را بعد از خود به لایق ترین و برجسته ترین شخص دنیا داد پس واحدهای منشأ خیرات لایتناهی را به او در همان وقت عطاء فرموده بوده است و همه گذشته است یعنی همه مناشئ خیرات برای وجود مبارکش از اول تحقق پیدا کرده است و مخفی نماند که این جمله شریفه «انا اعطیناک الکوثر» متضمن چند خبر است. بعضی به طور صریح و بعضی ظاهر و به طور اشعار و بر حسب آنچه ذوق درک می کند:
یکی آن که: حق متعال، دودمان پیغمبر اکرم را زیاد خواهد فرمود و این در مقابل جمله بعد، به نظر صریح می رسد.

دوم: این که این دودمان باقی خواهد بود و هیچ وقت قطع نمی شود در مقابل «ان شانک هو الابر». چون اگر پس از مدتی قطع شود، بلا عقب خواهد شد. ظاهر این است، صرف این مطلب نیست که چند سال پس از مرگ دارای نسل خواهی بود و آنچه بسا دشمنان پیغمبر (ص) هم مثلاً ابوسفیان، چند سال دارای نسل بشوند، ولی بالاخره اثری از آنها نیست. دشمن بدخلق تو این مزیت را ندارد و الآن در دنیا کسی نیست که نامی از دشمنان پیامبر خصوصاً کسانی که نیش زبان می زدند، ببرد. از عاص بن وائل سهمی که مطابق روایات کثیره بعد از آن که قاسم، تنها پسر پیغمبر، وفات کرده بود، این کلمه را گفت که

دیگر تو بلاعقب هستی، نامی نیست. به پندار آنها زنده بودن اسم کسی را منحصر می دانستند در این که پسر داشته باشد و به اصطلاح، در خانه او را باز نگاه دارد و دختر کسی نیست که نام پدر را زنده نگاه دارد. بالاخره، به خلاف دودمان پیغمبر (ص) که به عنوان انتساب به آن حضرت موجود است. بنابراین، از این جمله اشاره به امامت استفاده می شود. برای این که نسلی که نام او را بالا برد و زنده نگاهداشت همان امامان، علیهم السلام، بودند و زنده نگاه داشتن نام پیغمبر ادامه همان جهت مربوط به وحی است. سوم: این که آنچه منشأ کثرت نسل است، حق متعال اعطا کرده است، اگرچه خود کثرت هنوز محقق و وقوع خارجی ندارد.

چهارم: آن که جمله شریفه مشعر به این است که آنچه از این لحاظ مورد عنایت حق بود اعطاء شده است و الا مقتضای بلاغت و افحام خصم آن بود که بفرماید: «انا اعطیناک الکوثر و تعطیک الکوثر بعد ذلک» بنابراین کثرت نسل پیغمبر اکرم، از همان موجودی است که حق متعال اعطاء فرموده است و غیر از آن دیگری مصداق کوثر از لحاظ نسل نخواهد بود.

پنجم: این که از آن که حق متعال می فرماید «فصل لربک وانحر» که از لحاظ تفریع، نزدیک به صریح است، بفرماید به شکرانه این نعمت، برای خدا نماز به پای دار، معلوم می شود که ذریه رسول اکرم، کسانی هستند که دعوت و مقصد او را تقویت نموده و اسم او را زنده نگاه می دارند و هدف مقدسش را دنبال می کنند و الا صرفاً بودن ذریه ای که جز فساد چیز دیگری نداشته باشد، وجود اولادی که هیچ اثری نداشته باشند و هیچ کس آنان را نشناسد یا آنکه به فساد و بدی بشناسند، نه فضیلتی برای پیغمبر خواهد بود و نه قابل امتنان است و نه مستلزم حکم به شکر و قدردانی است. بلکه ذریه بد و ناروا بدتر باعث سرشکستگی و موجب ناراحتی خواهد بود و در دنیا و آخرت، خیری از او به پدر و مادر نمی رسد، بلکه با دقت در مورد نزول، چنین به نظر می رسد که آنان این خرسندی را برای این، به حسب ظاهر می کردند که دعوت پیغمبر اکرم، پس از رفتن خودش دیگر بدون اثر خواهد بود و کسی نیست که این هدف را دنبال کند و از این لحاظ حق متعال می فرماید: ما به پیغمبر اعطاء کرده ایم موجودی را که از آن موجود، ذریه ای به وجود می آید که هدف او را دنبال می کنند و این جز بر شخص شخیص فاطمه زهرا منطبق نخواهد بود. پس آنچه ضامن پیشرفت هدف پیغمبر است، همان ذریه زهرا، علیها السلام، است که مرام و مقصد او را زنده نگاه می دارند. پس این کلمه مبارکه، هم دلالت بر وجود حق متعال قادری دارد که این اعمال را انجام می دهد و مطالب غیب و پشت پرده را ظاهر می سازد و هم دلالت بر این دارد

که قرآن از طرف حق متعال است، به واسطه چند خبری که ذکر شد همه مطابق با واقع است. از ذریه فاطمه زهرا خیر کثیری تحقق یافت و وجود خارجی پیدا کرد که مسلماً مردمان آن روز هم، از غیر ناحیه غیب و وحی نمی توانستند تصور کنند. در آن زمان چه عقلی تصور می کرد که تا بعد از هزار و چهارصد سال دیگر، ذریه حضرت زهرا فقط، دون غیر هم، در هر شهری از شهرهای اسلامی به وصف ممتاز باقی خواهند بود. و شاید در ایران، کم مجلسی برپا می شود که در آن از ذریه حضرت فاطمه زهرا، سلام الله علیها، موجود نباشد. چه کسی می توانست تصور کند از ذریه وجود پربرکت او، یازده حجت خدا به وجود خواهد آمد که یکی از آنان، سالهای متمادی مقام خلافت الهی را دارا می باشد و به قدرت معنوی خود به اذن تعالی، زمین و موجود بشری را اداره می کند. و او امر غیبی حق متعال را به وسیله یا بدون وسیله اجراء می کند و مستعدین را به کمالات لایقه خود میرساند. همین الآن بنده در نظر دارم موردی را که از اولاد علماست و پدر او موقع رفتن از دنیا، الحق والانصاف، یک شاهی از سهم مبارک امام برای او نگذاشت و با امام خود لااقل در آن موقع با کمال صداقت و امانت رفتار کرد، امام، علیه السلام، برای بعضی از فرزندان آن مرحوم در مواقع اضطرار، مستقیماً وجوه ارسال می فرمود و مراقب این جزئیات می باشد. بیش از این پرده برداری علی الظاهر مصلحت نیست. در این دو جنگ بین المللی که در مدت عمر ما واقع شد که دنیا را آتش گرفت، حتی بلاد اسلامی مسلمان نشین را، مملکت ایران که مفتخر به اسم تشیع و پیروی از مکتب اهل بیت است، آرام، بلکه برای آنان بسیار خوب بود یعنی منافع مادی جنگ به جیب آنان رفت، بدون آن که دود این آتش به چشمشان برود. برای این که مشهود گردد که ولی عصر که یکی از ذریه کوثره است چگونه مراقب وضع ایران بوده است در جنگ بین المللی گذشته، داستان متقن السندی را حقیر در نوشته های مربوط به آن درج کردم.

بیش از این با خلق گفتن روی نیست بحر را گنجای اندر جوی نیست

کَلِمَ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ الْعُقُولِ عیب نبود کان بود کار رسول (ص)

این یک رشته مهم از ذریه کوثر است. رشته های دیگر از قبیل سلسله سلاطین صفویه و شرفاء مکه که الساعه یکی از آنان پادشاه اردن است و فاطمین مصر که نسب شریفشان به اسماعیل بن ابی عبدالله الصادق، علیه السلام، می رسد، بنابر آنچه در دائرة المعارف از علماء نسب نقل می کند و از قبیل علمای شامخین مانند: سید رضی و سید مرتضی تا این زمان که اتفاقاً مراجع فتوای معروف در نجف و قم و مشهد و تهران و اهواز همه از ذریه

حضرت فاطمه زهرا، علیها السلام، هستند وهم دلالت بر ولایت ذریه حضرت رسول اکرم دارد. برای این که مقصود به حسب ظاهر وجود ذریه ای است که دعوت آن وجود مبارک را زنده نگاه میدارند و احیاء آن به احیاء جمیع شوون نبوت است، از بیان احکام و ولایت ظاهریه و واقعیه، فتامل.

و اما قوله تعالی: «فصل لربک وانحر» مطابق روایت معتبره کافی^۳ (از لحاظ این که راوی حماد است) از حریر از مردی از حضرت ابی جعفر، علیه السلام، مقصود اعتدال در قیام است، به این که پشت خمیده نباشد. بنابراین شاید نکته ذکر خصوص این کیفیت برای این باشد که امر فرموده است: بشکرانه این نعمت، روی به خدا آورد و تمام غیر آنچه مربوط به خود اوست کنار بیندازد از کلمه وانحر استفاده می شود که به حسب روایت علل توحید و نفی غیر اوست که در وسائل الشیعه، در باب تکبیر الافتتاح ذکر فرموده است. سرفراز باش و سرافکنده نباش. ولی این حال، در مقام اداء عبادت برای خدا باشد که توأم با غرور و تکبر نباشد که باز سرافکنندگی خود را در مقام تواضع، نسبت به خلق خدا دارا باش. در حال عبادت و تشکر از حق متعال سرفراز باش از این نعمت و اعطایی که حق متعال به شما ارزانی فرموده و از این که عبادت خدایی را می کنی که رب العالمین و محیط بر تمام موجودات و عالم هستی است و از اینکه قدردانی و تشکر از عطای او می کنی.

ولی مرحوم شیخ طوسی، (قده)، در تبیان نقل می کند که مروی از حضرت ابی جعفر و حضرت ابی عبدالله، علیهما السلام، این است که معنای این کلمه آن است که بدتّه و اضعیه، نحر، نما. نگارنده می گوید: بر فرض این که مقصود از نحر قربانی باشد، مقصود خصوص شتر نیست. به حسب ظاهر برای این که در لغت معنای «نحر البهیمه، ذبحها» آمده است و شاید میزان این باشد که نحر بالای سینه است. در حقیقت، قطع قسمت سر از سینه، مطلقاً، نحر است و لو این که آلت قتاله را در خصوص گودال سینه فرو بزنند. بنابراین نقل، شاید نکته این باشد که به شکرانه این نعمت، روی به خدا آور و برای حق متعال نماز گذار و اطعام مردمان کن به قربانی کردن، زیرا بهترین غذاها حتی در این زمان هم گوشت است. مقصود بنابراین روایت، این است که از بهترین غذاها که نوع مردم مستمند محروم می باشند. ولی بالخصوص در عصر نزول سوره شریفه، این نوع مردم زیاد بوده اند به آنان بخوران برای این که یکی از کارهای بسیار خوب رساندن غذای لذیذ است به کسانی که کمتر به آن غذا دسترسی دارند. شاید در این زمان، درست قابل درک نباشد. در اوایلی که ما به قم آمده بودیم، شاید خیلی از مردم، سالی یک مرتبه غذای پلو می خوردند و مرحوم والد،

تغمده الله برحمته وغفرانه، علی الظاهر برای تمام فقرای سادات در شب عید نوروز، پولی تقسیم میفرمود که بتوانند در آن شب پلو بخورند و آن پول یک ریال بود، که به هر فردی یک ریال می دادند که بتواند شب عید پلو بخورد. اگر حافظه این حقیر خطا نکرده باشد، تمام وجه تقسیمی بین سادات فقیر و مستمند حدود ششصد تومان می شد که از این معلوم می شود که در آن موقع، در قم شش هزار سادات مستمند بوده اند که خود قدرت پلو خوردن در شب عید را نداشته اند و یا آن که با مشقت می توانسته اند غذای مذکور را آماده کنند. غرض در وضعی مشابه چنین وضع یا بدتر و پائین تر پیدا است که غذای مطبوع تهیه کردن و به مردم رساندن، چه مقدار ارزش دارد و موجب خرسندی آنان می شود و این که قربانی کرده و مهمانی شود، یا گوشت آن هدیه شود، چون مقرون به ذلت و خواری نیست، این نیز بسیار بهتر است از این که مثلاً پولی به عنوان صدقه داده شود، یا مقداری جو یا گندم به قدر خوراک فردی داده شود، چون این مقرون با اعلام فقر و مستمندی است و تا حدی ممکن است موجب دلشکستگی قلوب مردم عقیف باشد. ولی دادن و هدیه فرستادن گوشت قربانی چنین نیست. ولی البته خیلی بهتر است که لباً مستمندان ملاحظه شوند. برای این که به آنان بر نخورد به سائر همسایگان و لو فقیر نباشند و ارحام نیز داده شود.

بنابر این که استعمال لفظ در دو معنی ولو بدون وجود جامع صحیح باشد، چنانچه مرضی مرحوم والد، طاب ثراه، می باشد و هیچ اشکالی به نظر حقیر ندارد، مانعی ندارد به هر دو معنی باشد، بلکه معنی سومی از روایات^۴ استفاده می شود که مقصود رفع دو دست در مقابل وجه است. پس مطابق روایات وارده از اهل بیت، علیهم السلام، این است که مقصود از امر به نحر هم، امر به قربانی و هم حفظ اعتدال در حال قیام، بلکه در حال جلوس و هم بلند کردن هر دو دست در مقابل صورت که از ابتداء نحر شروع می شود و این از خصوصیات قرآن کریم است، در نظر اهل بیت که علم کتاب دارند. برای این که کتابی که حروف مقطعه دارد و قطعاً مقصودی از آن حروف دارد، خیلی به نظر عقل نزدیک است که مقصود از یک لفظ، جمیع معانی محتمله آن باشد و لو این که در دو معنی آن لحاظ تعلق به صلوات دارد. برای این که مقصود این است که در حال صلوات نحر نما، در حال قیام بنابر یک معنی و در حال تکبیر بنابر یک معنی دیگر و در معنی دیگری به نحو استقلال ملاحظه شده است. بنابراین، سه حکم فقهی از این کلمه شریفه استفاده میشود. واللہ العالم بالحقائق.

این سوره شریفه، گرچه دلالت بر مقام فاطمه زهرا دارد، از لحاظ این که اگر دلالت

می کند بر این که ذریه و دودمانی که هدف تو را ای رسول گرامی نگهداری می نمایند از همین موجودی است که اعطاء کرده ام باید مرکز خیر کثیر خود دارای خیرات باشد. برای این که از کوزه همان برون تراود که در اوست و از لحاظ این که اعطائیه حق متعال آن اعطائیه که قابل و موجب شکر است، مناسب است که خود بنفسه جوهره الهی باشد و از جهت این که کلمه اعطاء مشعر به این است که قبلاً نور فاطمه، علیها السلام، در خزانه الهی بوده است و الا آنسب این بود که بفرماید: «قد خلقنا لک الکوثر» مثلاً. و نیز آیات دیگری نیز دلالت محکم بر مقام خانم محترم اسلام دارد، از قبیل آیه تطهیر و آیه مباهله و اوایل سوره مبارکه دهر، ولی لازم است که مقداری از غیر آیات، از روایات عامه که از باب:

خوش تر آن باشد که راز دلبران گفته آید در حدیث دیگران
در این اوراق مذکور گردد.

در صحیح مسلم، به دو طریق از عایشه نقل می کند در ضمن حدیثی که در آخر آن حضرت رسول (ص) می فرماید:

«یا فاطمه اما ترضین ان تکونی سیده نساء المؤمنین او سیده نساء هذه الامة»

و در پاورقی بعضی از شراح از بخاری نقل می کند که پیغمبر اکرم فرمود: «فاطمه سیده نساء اهل الجنة» و از نسائی نقل می کند که فرمود: «افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد» بعد می گوید که شیخ سبکی می گوید: آنچه من اختیار می کنم و دین خود می دانم در مقابل حق متعال این که فاطمه افضل است، پس از آن خدیجه الخ.

و در صحیح بخاری نیز، از عایشه نقل کرده است که پیغمبر فرمود:

«اما ترضین ان تکونی سیده نساء اهل الجنة او نساء المؤمنین فضحکت لذلك»

و در اسدالغابه از ابوصالح نقل می کند و می رساند سند حدیث را نیز به عایشه و در آخر حدیث چنین است:

«الارضین ان تکونی سیده نساء العالمین»

و می گوید که ابوصالح می گوید: بخاری نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است.

و به سند دیگر از ام سلمه نیز نقل میکند و در آن چنین آمده است:

«ما یسرك ان تکونی سیده نساء اهل الجنة الا فلانة»

و پس از این که در کثیری از روایات خاصه و عامه استثناء ندارد، پیداست که استثناء در این حدیث از اجتهاد بعضی از روات است و منشأ آن علی الظاهر آیه شریفه است که نسبت به

حضرت مریم فرماید:

«وَأَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» ۵

در صورتی که چنین به نظر می‌رسد که آیه ظهور در قضیه حقیقیه به اصطلاح اهل منطق ندارد که مقصود این باشد که حق متعال برگزید مریم را بر جمیع نساء موجوده در عوالم یا آنهایی که بعداً موجود می‌شوند. زیرا شبهه‌ای نیست که عنوان اصطفاء و برگزیدن فعلیت دارد و نسبت به آنانی که هنوز موجود نشده‌اند، نمی‌تواند فعلیت داشته باشد و صرف وجود ارواح، موجب صدق عنوان زن نیست ولی آنچه درباره فاطمه زهرا، سلام الله علیها، رسیده است، چنانکه گذشت عنوان سیادت بر زنان بهشت دارد و همه در آن عالم موجودند. تامل نما در این مطلب که باید تامل شود و همچنین است نسبت به روایتی که مرحوم مجلسی، قدس سره، در بحار از فردوس از ابن شیره از ابن عباس و ابی سعید نقل کرده است.

در حدیث صحیحین بخاری و مسلم گذشت که پیغمبر اکرم، این کلمه را به حضرت فاطمه زهرا فرموده است. ولی ما تمام حدیث را نقل نکردیم و اینک می‌گوئیم که ملخص جریان آن این است بنابر نقل مسلم به سند مذکور در کتاب خود از عایشه که او گفت:

«زنهای پیغمبر (ص) همه جمع بودند فاطمه آمد. راه رفتن او مانند راه رفتن رسول خدا (ص) بود. پیغمبر فرمود: مرحبا به دخترم و او را نشانند طرف راست یا چپ خود. با او به طور محرمانه مطلبی فرمود، فاطمه گریه کرد پس از آن، باز به طور محرمانه چیزی به او فرمود، فاطمه خندید. جریان را از او سوال کردم فرمود: سر رسول خدا را فاش نمی‌کنم و من هیچ‌گاه مسروری که به این نزدیکی به حال اندوه و گریه باشد مشاهده نکرده بودم تا آن که حضرت رسول (ص) وفات کرد. آن وقت از فاطمه سؤال کردم. فرمود: پیامبر به من فرمود: که هر سال جبرائیل قرآن را یک مرتبه بر من عرضه می‌داشت و در این سال، دو مرتبه عرضه داشته است و وجهی برای این مطلب نمی‌بینم جز این که اجل و مرگ من رسیده است و تو اول کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد و من پیش قدم خوبی هستم از برای تو. لذا من گریه کردم. پس از آن به من فرمود: آیا خوشدل نیستی از این که سیده نساء مؤمنین یا سیده نساء این امت باشی؟ از این بشارت مسرور شدم و خندیدم.»

ولی در سفینه البحار از امالی پسر شیخ از عایشه نقل می‌کند که عایشه برای عایشه دختر طلحه می‌گفت:

«من هیچ‌کس را ندیدم که مانند فاطمه، علیها السلام، از لحاظ کلام و منطق شبیه به رسول

اکرم(ص) باشد. وقتی وارد بر ایشان می شد، قدوم او را گرامی میداشت و دستش را می بوسید و در جای خود او را جای میداد. همان طوری که فاطمه نسبت به پدرشان همین نحو رفتار می کرد. هنگام بیماری رسول خدا(ص) فاطمه وارد شد، پیغمبر(ص) با او به طور محرمانه صحبتی کرد. او گریه کرد. پس از آن ثانیاً با او محرمانه سخن فرمود. این بار فاطمه مسرور شد و خندید. با خود گفتم من این زن را ممتاز می دانستم و حالا می بینم که از زنان معمولی است. در حال گریه بغتة خنده می کند. سرّ این مطلب را از خود فاطمه پرسیدم. گفت: من کسی نیستم که فاش کننده سرّ، باشم. پس از وفات رسول خدا(ص) پرسیدم، گفت: این که گریه کردم برای این که خبر مرگ خود را به من فرمود و اما این که خندیدم برای این بود که فرمود تو اوّل کسی هستی که به من ملحق خواهی شد.

منافاتی بین این خبر و اخبار گذشته نیست. و از این خبر چنین نتیجه گرفته می شود که فاطمه زهرا، سلام الله علیها، در همان دفعه اول که خبر مرگ خود را شنید با خنده و خوشحالی تلقی کرد، آیا برای شدت علاقه به پدر که نمی خواست پس از پدر در این دنیایی که جای پدر خالی است، بماند یا آنکه می دانست پس از پدر صدمات و لطمات و اهاناتی به وجود نازنینش وارد می شود، همین که شنید که مدت تحمل مصائب طولانی نیست، خرسند شد یا آن که برای درک لقای حق متعال و انعزال از عالم ماده و سرای ظلمانی و انتقال به عالم آخرت که حیات و زندگی محض است: «وان الدار الاخره لهی الحیوان لو كانوا یعلمون»^۶ یا مجموع این مطالب و مطالب دیگر، الله العالم.

آنچه مسلم است که آنچه مخبر صادق مصدق حضرت رسول اکرم فرموده بود مطابق دلیل معتبر، ایشان پس از سه ماه و چند روز رحلت فرمود که به درجه شهادت رسید و این پس از مبارزات جان فرسا بود که لباً به واسطه دفاع از مقام مقدس امیرالمؤمنین، علیه السلام، بود. به این معنی که ضربات وارده بر این بانوی محترم به واسطه انتساب به ایشان بود علی الظاهر. و دفاع شدیدی هم که ایشان می فرمود، یا مستقیماً از امیرالمؤمنین بود یا غیرمستقیم مربوط به ایشان بود. ممکن است نیز جهات دیگری هم در بین بود از قبیل اینکه عده ای لباً، عداوت و یا حسادت نسبت به مولی النعمه خود بعد الله تعالی داشتند و نمی توانستند این همه علو مقام را در این بیت شریف ببینند. کما این که ممکن است دفاع فاطمه در جریان فدک مثلاً هم برای خاطر امیرالمؤمنین باشد، هم برای این که زیر بار ظلم فاحش رفتن برخلاف حکم عقل و شرع و وجدان و بزرگواری است.

مرحوم مجلسی(قدّه) از «دلائل الامامة» طبری نقل می کند: که حضرت ابی عبدالله(ع)

فرمود:

«فاطمه (ع) وفات فرمود در جمادی الاخره روز سه شنبه پس از سه روز که از ماه گذشت در سال یازده از هجرت و سبب وفات ایشان این بود که قنفذ، غلام عمر، ایشان را با ته شمشیر به شدت زد و از این جهت جنین خود، مسمی به محسن را سقط کرد و به واسطه همین ضربت و سقط جنین، مبتلی به بیماری سختی شد و کسانی را که به ایشان آزار داده بودند نمی پذیرفت و آن دو نفر معهود از امیرالمؤمنین، صلوات الله علیه، تقاضا کردند که برای پذیرفتن آنان نزد فاطمه، علیها السلام، شفاعت کند. آنان به شفاعت امیرالمؤمنین، بر جناب فاطمه، علیها السلام، وارد شدند، پرسیدند: ای دختر رسول الله! حال شما گونه است، به خیر است الحمدلله. پس از آن فرمود: شما از پیغمبر نشنیدید که می فرمود: فاطمه پاره ای از من است هر کس او را آزار بدهد مرا آزار داده است و هر کس من را آزار دهد خدا را آزار داده است. آن دو گفتند: چرا شنیده ایم. ایشان فرمود: قسم به خدا شما دو نفر من را آزار دادید و آنان از نزد فاطمه زهرا، سلام الله علیها، خارج شده در حالی که فاطمه بر آن دو خشمناک بود.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. «بحار الانوار»، ج ۲۲/۲۲۱، ۶۲۱.

۲. «همان مدرک» / ۵۲۱.

۳. «کافی»، ثقة الاسلام کلینی، ج ۳/۳۳۶، ح ۹.

۴. «وسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، باب ۹ از ابواب تکبیرة الاحرام.

۵. سوره «آل عمران»، آیه ۴۲.

۶. سوره «عنکبوت»، آیه ۶۴.